

فرهنگ استراتژیک عربستان سعودی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۲/۱۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۳/۰۹

رضا خلیلی*

چکیده

با اینکه واقعیت‌های ژئوپلیتیک و ملاحظات امنیتی همواره نقش اساسی در تعیین رفتارهای سیاسی و تصمیمات استراتژیک عربستان داشته‌اند، اما سیاستمداران سعودی در سال‌های اخیر رفتارهایی بروز داده‌اند که بیش از آنکه ناشی از این مبانی باشد، متأثر از هنجارهای فرهنگی و مؤلفه‌های هویتی شکل‌دهنده به تصمیمات سیاسی و استراتژیک یا به عبارت دیگر «فرهنگ استراتژیک» آن‌ها بوده است. با توجه به اهمیت این موضوع، در این مقاله تلاش می‌شود تصویری از فرهنگ استراتژیک عربستان سعودی ارائه شود. پرسش اصلی این است که عوامل، مبانی و عناصر شکل‌دهنده به فرهنگ استراتژیک عربستان کدامند و چه تأثیری بر رفتار استراتژیک این کشور داشته‌اند؟ در پاسخ به این پرسش، ابتدا چارچوبی نظری از فرهنگ استراتژیک ارائه می‌شود و سپس بر اساس آن، به شناسایی عوامل محیطی و عناصر و مؤلفه‌های سازنده فرهنگ استراتژیک عربستان سعودی پرداخته می‌شود تا در نهایت تأثیر آن‌ها بر رفتار استراتژیک این کشور مشخص شود.

واژگان کلیدی: فرهنگ استراتژیک، عربستان سعودی، وهابیت، سنت‌گرایی، قبیله‌گرایی.

مقدمه

از حدود سیصد سال پیش که محمد بن سعود، رهبر یکی از قبایل حجاز، فرصت چیره‌شدن بر رقبا و شیوخ عرب با سوءاستفاده از نام اسلام را در فریاد جهاد محمد بن عبدالوهاب یافت، نخستین حکومت آل سعود زیر پرچم این خاندان و شریک مذهبی آن در سال ۱۷۴۵ میلادی شکل گرفت و خیمه قدرت آل سعود بر ستون وهابیت بر پا شد (هاوس، ۱۳۹۴: ۲). با وجود اینکه محمد بن سعود بنیان سلطنت این خاندان را بر مبنای وهابیت گذاشت، اما دولت اول سعودی که توسط جانشینان وی تا سال ۱۸۱۸ میلادی تداوم یافت، در زمان ابراهیم بن سعود توسط محمد علی پاشا حاکم مصر در هم شکسته شد. پس از آن تلاش برای دولت دوم سعودی آغاز شد، تا اینکه فیصل بن ترکی ایجاد دولت دوم آل سعود را در سال ۱۸۲۴ میلادی در منطقه نجد اعلام کرد که به دلیل اختلافات داخلی در سال ۱۸۸۷ شکست خورد. دولت سوم سعودی نیز از سال ۱۹۰۲ با تلاش یکی از نوادگان آل سعود به نام عبدالعزیز بن عبدالرحمن شروع شد و سرانجام با تغییر نام کشور حجاز به «المملکه العربیه السعودیه» در سال ۱۹۳۲ میلادی، بنیان پادشاهی آل سعود در این کشور گذاشته شد.

وی پس از نیم قرن جنگ و کشمکش بر سر قدرت و مدیریت کشور در سال ۱۹۵۲ میلادی درگذشت و فرزندش سعود جانشین او شد. پس از سعود، فرزندانش فیصل، خالد، فهد و عبدالله به سلطنت رسیدند. ملک عبدالله نیز در ۲۳ ژانویه ۲۰۱۵ میلادی درگذشت و برادر و ولیعهد وی، سلمان بن عبدالعزیز، به پادشاهی رسید (نصیری، ۱۳۸۶؛ Al-Rashid, 2002). نکته مهم در فرمانروایی طولانی آل سعود بر عربستان، اتحاد پایدار آن‌ها با وهابیون و نقش برجسته این آیین در تداوم پادشاهی سعودی است. در واقع، چه در تئوری و چه در عمل، وهابیت نقش بسیار برجسته‌ای در به قدرت رسیدن و تداوم حکمرانی آل سعود ایفا کرده است. وهابیت که فرقه مذهبی حنبلی است، بر مبنای این اعتقاد محمد بن عبدالوهاب که هر کس از مذهب حنبلی سلفی پیروی نکند خارج از اسلام و واجب‌القتل است، در کنار شمشیر آل سعود چنان قدرتی به این خاندان داد که در سایه آن از سال ۱۹۰۲ میلادی عبدالعزیز بن سعود تلاش خود را برای شکل دادن به یک نظام سیاسی متحد در سرزمین عربستان آغاز کرد.

با وجود نقش گسترده وهابیت در شکل‌گیری حکومت آل سعود در سرزمین عربستان که حاکی از نقش گسترده فرهنگ و هویت مذهبی در بنیان سیاسی دولت‌های سعودی است، سیاست داخلی و خارجی آل سعود فقط متأثر از این مبانی هویتی نیست و از مبانی هنجاری و مؤلفه‌های فرهنگی دیگری نیز متأثر شده است که جز با شناخت لایه‌های مختلف فرهنگ استراتژیک این کشور نمی‌توان به آن‌ها پی برد. بر این اساس، در نوشتار حاضر در پاسخ به این پرسش که مبانی و مؤلفه‌های شکل‌دهنده به فرهنگ استراتژیک عربستان کدامند و چه تأثیری بر رفتار استراتژیک این کشور داشته‌اند، ابتدا مبانی نظری و مفهومی فرهنگ استراتژیک را مورد بررسی قرار می‌دهیم و سپس با بررسی‌های تاریخی و جامعه‌شناختی به شناسایی و بررسی عوامل و عناصر شکل‌دهنده به فرهنگ استراتژیک عربستان سعودی و تأثیر آن بر رفتارهای این کشور می‌پردازیم.

الف. فرهنگ استراتژیک؛ مبانی نظری و مفهومی

هرچند رویکرد فرهنگی به استراتژی به شیوه‌های مختلف در تاریخ وجود داشته و از نخستین زمان‌های شکل‌گیری مفهوم سنتی آن مورد توجه بوده است (بوث، ۱۳۶۹؛ ملیک، ۱۳۸۴؛ خلیلی، ۱۳۹۱: ۲۵-۱۲۱؛ خلیلی، ۱۳۹۳: ۹)، اما اثری که به صورت مستقیم و عالمانه به ارتباط بین فرهنگ سیاسی و نظامی و انتخاب استراتژیک توجه کرد و آن را در قالب مفهوم فرهنگ استراتژیک تثویز کرد، اثر جک اسنایدر^۱ در مورد استراتژی هسته‌ای اتحاد جماهیر شوروی در دوران جنگ سرد بود (Snyder, 1977). البته نقش پیشگامی جک اسنایدر در تبیین فرهنگ استراتژیک هرگز باعث انحصار این مفهوم به نام وی نشد و از آن زمان به بعد اندیشمندان بسیاری کوشیدند ضمن ارائه تعریف خود از این مفهوم، آن را در مورد مصادیق مختلف مورد بررسی قرار دهند. بدین ترتیب، امروزه فرهنگ استراتژیک نه با یک تعریف و نظریه خاص، بلکه با تعاریف و مبانی نظری مختلف شناخته می‌شود که اغلب در قالب چند نسل یا گفتمان مورد توجه قرار گرفته‌اند (عبدالله‌خانی، ۱۳۸۶؛ Johnston, 1995).

1. Jack Snyder

نسل یا گفتمان نخست متأثر از پیشگامان مطالعه فرهنگ استراتژیک نظیر جک اسنایدر و کالین گری هستند که با تأکید بر استراتژی هسته‌ای دو ابرقدرت دوران جنگ سرد و در چارچوب‌های معرفتی و روشی همان دوران، به دنبال دخیل کردن تجربیات تاریخی، مؤلفه‌های فرهنگی و ویژگی‌های خاص جغرافیایی در تصمیم‌گیری‌های استراتژیک بودند (Gray, 1981; Jones, 1990; Booth, 1979). این نسل نقش غیرقابل‌انکاری در معرفی و ترویج این ایده داشتند که در کنار ساختارهای مادی و عینی مؤثر بر رفتار استراتژیک کشورها باید به ساختارهای تاریخی و فرهنگی نیز توجه کرد و رفتار استراتژیک را بر مبنای فرهنگ استراتژیک درک و تحلیل کرد (عبدالله‌خانی، ۱۳۸۶: ۲۴۶-۲۴۲). در دهه ۱۹۸۰ میلادی نسل یا گفتمان دوم نظریه‌های فرهنگ استراتژیک از یک سو تمایز آشکاری بین فرهنگ استراتژیک و رفتار استراتژیک و از سوی دیگر بین استراتژی اعلامی و اعمالی ایجاد کردند (Klein, 1991) و بر این اساس، بر کاربردی‌کردن تفسیرهای فرهنگی از استراتژی نیز تأکید کردند (Katzenstein, 1996; Rosen, 1995; Kier, 1995; Lapid, 1996).

گسترش استفاده ابزاری از مفهوم فرهنگ استراتژیک در نسل یا گفتمان دوم در شرایطی اتفاق افتاد که نظریه‌پردازان همچنان در تبیین مکانیزم‌های تأثیر فرهنگ بر رفتار مشکل داشتند و همین مشکلات بود که در دهه ۱۹۹۰ منتهی به شکل‌گیری نسل یا گفتمان جدیدی از فرهنگ استراتژیک شد که در عین بررسی دقیق‌تر تأثیر فرهنگ بر رفتار استراتژیک، با استفاده از روش‌های اثباتی و کمی، با بسط فرهنگ استراتژیک در سطوح و ابعاد مختلف از نظامی تا ملی و حتی سازمانی، راه را برای تکامل بیش از پیش این ایده هم‌زمان با ظهور رویکرد سازه‌انگاری در روابط بین‌الملل فراهم کرد (Johnston, 1995; Lantis, 2006). در نتیجه این تحولات، نسل سوم از نظریه‌پردازان موفق شدند تبیین دقیق‌تری از مفهوم فرهنگ استراتژیک ارائه کنند، اما با ورود به هزاره سوم میلادی حتی این نسل از نظریه‌پردازان نیز از یک سو از جانب نسل‌های پیشین و از سوی دیگر از جانب طرفداران رویکرد انتقادی مورد نقد و بازبینی قرار گرفته‌اند.

به موازات گسترش شناخت و ادبیات فرهنگ استراتژیک، تعریف این مفهوم نیز از دقت و جامعیت بیشتری برخوردار شده است. بر این اساس، اگر جک اسنایدر آن را شامل «مجموع ایده‌ها، پاسخ‌های احساسی شرطی و الگوهای رفتاری معمول که اعضای یک جامعه ملی در آن

سهیم هستند» (Snyder, 1977: 8) می‌دانست، تعریف کن بوث از این مفهوم به‌عنوان «مجموعه سنن، ارزش‌ها، ایستارها، الگوهای رفتاری، عادات، نمادها، دستاوردها و شیوه‌های خاص انطباق با محیط و حل مسائل و تهدیدات با استفاده از زور» (Booth, 1979: 121) دقیق‌تر به نظر می‌رسد.

در مجموع، فرهنگ استراتژیک از نظر اندیشمندان نسل اول «محیطی را پدید می‌آورد که در آن استراتژی مورد بحث قرار می‌گیرد» و به‌عنوان عامل مستقلی در تعیین الگوهای استراتژیک سیاسی به‌کار گرفته می‌شود. بر این اساس، رفتار استراتژیک نمی‌تواند فراتر از چارچوب فرهنگ باشد و چون شرایط نامناسب نمی‌تواند فرهنگ را از بین ببرد، بنابراین فرهنگ استراتژیک همواره راهنمایی برای اقدام است (Gray, 1981: 35-37; 1999: 62-68). با وجود اینکه در این تعاریف تأکید خاصی بر نگرش نظامی و استفاده از زور وجود داشت که تا حدی در نسل‌های بعد هم دیده می‌شود، اما ارتباط بین فرهنگ استراتژیک و امنیت ملی به صورت عام در آثار متأخر بیشتر به چشم می‌خورد و بر این اساس، فرهنگ استراتژیک مجموعه‌ای از عقاید و انگاره‌های مشترک و شیوه‌های رفتاری ملهم از تجربیات مشترک و روایت‌های شفاهی و کتبی از تاریخ یک هویت جمعی است که به روابط با دیگر گروه‌ها شکل می‌دهد و اهداف و ابزارهای مناسب برای دستیابی به مقاصد امنیت ملی را تعیین می‌کند (Jouejati, 2006: 3; Askari Razvi, 2002: 307).

از دیدگاه اندیشمندان نسل سوم، فرهنگ استراتژیک به‌عنوان محیط اندیشه‌ای تلقی می‌شود که به عنوان متغیر مستقل، بر رفتار استراتژیک تأثیرگذار است و تأثیر آن را هم به صورت کمی می‌توان مورد ارزیابی و حتی دستکاری قرار داد. بر این اساس، جانستون معتقد است فرهنگ استراتژیک نظامی منسجم از نمادهاست که اولویت‌های استراتژیک طولانی‌مدت و فراگیر را از طریق صورت‌بندی مفاهیم و نقش‌ها و اثربخشی نیروهای نظامی در امور سیاسی بین دولت‌ها ایجاد می‌کند. در واقع، او فرهنگ استراتژیک را به‌عنوان یک محیط اجتماعی اندیشه‌ای می‌داند که گزینه‌های رفتاری را محدود می‌کند (Johnston, 1995: 38).

آن‌گونه که با بررسی تعاریف فرهنگ استراتژیک نیز مشخص شد، بیشتر نظریه‌پردازان این حوزه معتقدند رفتار استراتژیک متأثر از مبانی فرهنگی و هویتی است؛ یعنی از دیدگاه آن‌ها، در عالم واقع این مبانی داخلی فرهنگی و هویتی هستند که به رفتار استراتژیک شکل می‌دهند. به

عبارت دیگر، کسانی که فرهنگ را متغیر مستقل و رفتار استراتژیک را متغیر وابسته تلقی می‌کنند، بر این باورند که فرهنگ و هویت هر کشور تعیین‌کننده رفتار استراتژیک آن است. اما در کنار این نگرش باید از نگرش دیگری هم سخن به میان آورد که فرهنگ استراتژیک را به‌عنوان متغیری میانجی یا واسطه در نظر می‌گیرد. یعنی بر اساس این دیدگاه، فرهنگ استراتژیک در عین اثرپذیری از پاره‌ای عوامل بیرونی (محیط استراتژیک)، خود تعیین‌کننده رفتار استراتژیک است. بنابراین، فرهنگ استراتژیک هر کشور، در عین تأثیرپذیری از عوامل محیطی که کشورها اشتراکات زیادی با یکدیگر در آن‌ها دارند، خاص آن است و با وجود اینکه ممکن است برخی کشورها به دلیل مشابهت‌هایی که با یکدیگر دارند، شباهت‌هایی هم در فرهنگ استراتژیک داشته باشند، اما به هر حال نمی‌توان گفت فرهنگ استراتژیک کشورها با یکدیگر مشابهت کامل دارد. بدین ترتیب، بحث درباره عناصر تشکیل‌دهنده فرهنگ استراتژیک نیز از موضوعات اختلاف‌برانگیز بین نظریه‌پردازان بوده است. جک اسنایدر که ابداع‌کننده این ایده بود، عناصر سازنده فرهنگ استراتژیک را شامل تجربیات تاریخی، مؤلفه‌های فرهنگی و ویژگی‌های جغرافیایی می‌داند (Snyder, 1977). کالین گری فرهنگ استراتژیک را ناشی از تعامل بین هویت^۱، ارزش‌ها^۲، هنجارها^۳ و زاویه دیدی^۴ که مردم هر کشور از طریق آموزش و سایر راه‌های جامعه‌پذیری کسب می‌کنند، می‌داند (Gray, 2006: 6-10). برخی معتقدند مجموع این عوامل را می‌توان در قالب ایستارها و بینش‌ها مورد بررسی قرار داد (عسگری، ۱۳۸۴: ۱۴-۱۳).

عوامل تشکیل‌دهنده فرهنگ استراتژیک را در دو سطح عوامل عام و خاص (عسگری، ۱۳۹۰: ۴۸-۴۰) یا سه سطح کلان-محیطی، اجتماعی و خرد (Jones, 1990: 38-41) هم می‌توان مورد بررسی قرار داد. در مجموع، نویسندگان مختلف عناصر متنوعی را در ارتباط با فرهنگ استراتژیک مورد توجه قرار داده‌اند که از تکنولوژی، جغرافیا، فرهنگ سازمانی، فرهنگ سیاسی، عزم ملی و روان‌شناسی سیاسی، ایدئولوژی و حتی نظام بین‌الملل گرفته تا عواملی مانند ماهیت روابط مدنی، نظامی و تاریخ نظامی را در بر می‌گیرد (عبدالله‌خانی، ۱۳۸۳: ۳۶۵-۳۵۹). آنچه در ارتباط با

-
1. Identity
 2. Values
 3. Norms
 4. Perspective Lens

عناصر سازنده فرهنگ استراتژیک اهمیت دارد، این است که از یک سو، اجماعی در مورد تعداد و نحوه ارتباط این عناصر وجود ندارد و از سوی دیگر، باید آن‌ها را در تعامل با عوامل فراگیرنده بیرونی مورد بررسی قرار داد.

در واقع، فرهنگ استراتژیک از یک سو متأثر از عوامل بین‌المللی، منطقه‌ای و ملی است که در چارچوب محیط استراتژیک بر آن تأثیر می‌گذارند و از سوی دیگر، دارای عناصری است که بر اساس ویژگی‌های خاص فرهنگی، تاریخی، جغرافیایی و ... به تعریف خود و دیگری برای هر ملت پرداخته و رفتار استراتژیک یا سبک‌های رفتاری برای مواجهه با تهدیدها و چالش‌های پیش‌روی یک کشور و همچنین اهداف و وسایل برای محافظت از عناصر و مؤلفه‌های مذکور را مشخص می‌کند. بر این اساس، در ادامه به بررسی و شناخت عوامل محیطی، عناصر و مؤلفه‌های فرهنگ استراتژیک عربستان سعودی می‌پردازیم.

ب. عوامل محیطی شکل‌دهنده به فرهنگ استراتژیک عربستان سعودی

محیط استراتژیک عربستان سعودی نیز مانند اغلب کشورهای ماهیتی پویا و متغیر داشته و نمی‌توان و نباید آن را متصلب و پایدار تلقی کرد، اما این هرگز به معنای آن نیست که نمی‌توان عناصر بنیادین این محیط را مورد شناسایی قرار داد و تأثیر متقابل آن‌ها با فرهنگ و رفتار استراتژیک این کشور را بررسی کرد. در واقع، محیط استراتژیک عربستان سعودی در هر سه سطح بین‌المللی، منطقه‌ای و ملی در عین داشتن پویایی و تغییر، از پایایی و تداوم نیز برخوردار بوده است. با تشکیل دولت سعودی توسط عبدالعزیز بن سعود در سال ۱۹۳۲ نخستین و مهم‌ترین دغدغه‌ای که برای حکمرانان این کشور مطرح شد، حفظ بقا یا تأمین امنیت نظام سیاسی جدید بود و از همان زمان تا کنون، به جز در مقاطعی کوتاه، سعودی‌ها همواره کوشیده‌اند با جلب حمایت و اتکا به توان قدرت‌های بزرگ به‌ویژه آمریکا، به این دغدغه پاسخ دهند.

در واقع، کنش رفتاری سعودی‌ها از یک سو ریشه در ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل و ضرورت توجه به بقا در محیط ناامن بین‌المللی دارد و از سوی دیگر، مبتنی بر ناتوانی آن‌ها در تأمین امنیت خود به صورت مستقل و در نتیجه، ضرورت اتکا به قدرت‌های بزرگ برای تأمین آن بوده است. البته در طرف مقابل، نیاز به نفت به‌عنوان منبع انرژی و موتور حرکت اقتصاد و

صنعت قدرت‌های غربی در پیوند میان این دغدغه‌ها را نیز نباید فراموش کرد. به عبارت دیگر، ترکیب سه عامل احساس ناامنی سعودی‌ها در محیط ناامن بین‌المللی، نیاز آن‌ها به تأمین امنیت از جانب قدرت‌های غربی و نیاز غرب به ذخایر غنی نفت این کشور باعث شکل‌گیری معادله «نفت در برابر امنیت» (Hart, 1998; Bronson, 2006; Vitalis, 2009) شده که با وجود تحول در ساختار نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد، همچنان ادامه یافته است. در دوران جنگ سرد تا قبل از وقوع انقلاب اسلامی ایران، احساس ناامنی عربستان در سطح منطقه بیشتر از جانب نیروهای پان‌عرب در مصر، عراق، سوریه و لیبی و در سطح بین‌المللی از جانب اتحاد جماهیر شوروی به‌عنوان حامی ایدئولوژیک این نیروها بود.

بنابراین، با توجه به احساس ناامنی عربستان از یک سو و نیاز کشورهای غربی به منابع نفت عربستان از سوی دیگر، هر دو منشأ ناامنی به‌عنوان دشمن مشترک عربستان و آمریکا تعریف شدند و بدین ترتیب، رادیکالیسم پان‌عرب و کمونیسم شوروی به‌عنوان دو منشأ عمده ناامنی منطقه‌ای و بین‌المللی از یک سو و اهمیت حیاتی نفت برای قدرت‌های غربی از سوی دیگر، هر دو کشور عربستان و آمریکا را به سمت محافظه‌کاری سنتی با محوریت ائتلاف سعودی- وهابی در داخل عربستان و ائتلاف سعودی- آمریکایی در سطح بین‌المللی سوق داد و به تعبیری، عربستان را به «شعبه منطقه‌ای غول‌های نفتی آمریکا» (Baer, 2003: 18) تبدیل کرد. با وقوع انقلاب اسلامی در ایران، اسلام سیاسی به‌عنوان نیروی جدیدی وارد معادلات منطقه‌ای و بین‌المللی شد و با وجود اینکه عربستان خود کشوری اسلامی است، اما به‌دلیل آنکه حکمرانان سعودی اسلام انقلابی با اتکا به مبانی شیعی در ایران را با اسلام وهابی به‌عنوان مبنای ایدئولوژیک نظام سیاسی خود در تعارض دیدند، آن را نیز به‌عنوان منشأ جدید ناامنی تلقی کردند.

چون رابطه جمهوری اسلامی ایران با آمریکا نیز پس از تسخیر سفارت این کشور رو به خصومت نهاد، این منشأ جدید ناامنی، به‌ویژه با افول روابط خصمانه آمریکا و شوروی و کاهش تدریجی حمایت کمونیست‌ها از نیروهای تحت نفوذ خود در منطقه، به‌تدریج به مهم‌ترین دستور کار برای همکاری آمریکا و عربستان تبدیل شد و احساس نگرانی مشترک آن‌ها از گسترش امواج انقلاب اسلامی به کشورهای منطقه به تحکیم بیشتر روابط آن‌ها انجامید.

با وجود اینکه حتی بسیار پیش از سقوط نظام کمونیستی به رهبری اتحاد جماهیر شوروی، سعودی‌ها و آمریکایی‌ها با تغییر جهت به سمت اسلام سیاسی ملهم از انقلاب اسلامی دستور کار مشترک خود را تعیین کرده بودند، اما با این تحول نه تنها حامی اصلی پان‌عرب‌یسم در سطح بین‌المللی از بین رفت، بلکه با حمله آمریکا به عراق، ماشین جنگی آخرین بازمانده رهبران بزرگ پان‌عرب نیز توسط آمریکای حامی عربستان نابود شد (دهشیار، ۱۳۹۱: ۵۷) و بدین ترتیب، شیرازه کمونیسم و پان‌عرب‌یسم به‌عنوان تهدیدهای اصلی عربستان در محیط بین‌المللی و منطقه‌ای از هم پاشید. با وجود این تحولات، از یک سو نیاز غرب به نفت عربستان همچنان باقی ماند و از سوی دیگر، نگرانی از افزایش قدرت و نفوذ اسلام سیاسی متأثر از انقلاب اسلامی ایران و تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی متأثر از آن، چالش‌های جدیدی را پیش روی عربستان و آمریکا قرار داد که تداوم معادله نفت در برابر امنیت را اجتناب‌ناپذیر کرد (Cordesman, 2009; Gause, 2011).

سعودی‌ها با استفاده از خلأ قدرت بین‌المللی و منطقه‌ای کوشیدند و هابیت را با فراتر بردن از مرزهای این کشور، هم به‌عنوان ایدئولوژی جایگزین پان‌عرب‌یسم و کمونیسم و هم به مانعی برای گسترش اسلام انقلابی متأثر از ایران تبدیل کنند. این تلاش سعودی‌ها هم‌زمان با تحولات یازده سپتامبر ۲۰۰۱ از یک سو باعث آشکار شدن حمایت سعودی‌ها از گروه‌های تروریستی و در نتیجه اشغال افغانستان و عراق توسط ایالات متحده و تغییر شرایط سیاسی آن‌ها شد و از سوی دیگر، با تغییر استراتژی آمریکا از امنیت‌سازی به دموکراسی‌سازی در خاورمیانه باعث سوق‌یافتن جنبش‌های اجتماعی عربی و اسلامی به سمت جنبش‌های دموکراتیک شد که محافظه‌کاری سنتی عربستان و سیاست‌های آمریکا را هم‌زمان به چالش طلبید (Cordesman, 2016: 5-6). این تحولات در حالی رخ داد که با تغییر حاکمیت در عراق و قدرت‌گرفتن شیعیان در این کشور، ایران نیز به‌عنوان بازیگری قدرتمند و فعال که می‌تواند از شرایط جدید برای گسترش نفوذ خود و شیعیان استفاده کند ظاهر شد (Nasr, 2004).

نتیجه این تحولات خود را در دامن‌زدن به هراس و رقابت امنیتی ایران و عربستان به‌ویژه در تحولات منتهی به بهار عربی بروز داد. در واقع، این تحولات نتیجه پیوند رادیکالیسم مذهبی از جانب عربستان، دموکراسی‌سازی از جانب آمریکا و ترویج اسلام سیاسی از جانب ایران بود که

خیلی سریع آمریکا و عربستان را به تجدیدنظر و افزایش همکاری برای مقابله با ضلع سوم یعنی ایران سوق داد.

این تحولات در عین اجتناب‌ناپذیر بودن، به‌شدت به پیچیدگی، ابهام و ناامنی به‌ویژه برای عربستان و آمریکا دامن زده‌اند. از یک سو، آمریکا که بزرگ‌ترین حامی عربستان سعودی به‌عنوان نمونه کامل اقتدارگرایی سنتی بوده، همچنان که تحولات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نیز نشان داد، به هدف جدی حملات گروه‌های تروریستی که از سوی عربستان حمایت می‌شوند، تبدیل شد (Cordesman, 2006: 6-7; Kelly and Locker, 2016). از سوی دیگر، همچنان که حملات تروریستی در داخل خاک عربستان نشان داد، این کشور در عین حمایت از گروه‌های تروریستی، خود نیز از جانب آن‌ها در معرض خطر است (Teitelbaum, 2005: 1-11). رویارویی این گروه‌ها با ایران و هم‌پیمانانش نیز بر کسی پوشیده نیست، اما جالب آنکه عربستان و آمریکا که خود را مدعی مبارزه با تروریسم می‌دانند نیز نه تنها در مقابل ایرانی قرار گرفته‌اند که جدی‌ترین نیروی مقابله با گروه‌های تروریستی بوده است، بلکه از این گروه‌ها برای مقابله با نفوذ و قدرت منطقه‌ای ایران نیز استفاده می‌کنند.

به عبارت دیگر، آمریکا و عربستان بار دیگر به این نقطه مشترک رسیده‌اند که باید معادله نفت در برابر امنیت را در فرمولی جدید که می‌توان آن را «رهبری تغییر در برابر امنیت» نامید، تکرار کنند. در این شرایط جدید، آمریکا همچنان امنیت عربستان را در مقابل آنچه تروریسم و تهدید ایران خوانده می‌شود، تأمین کرده و عربستان نیز همانند گذشته خود را متعهد به تأمین نفت مورد نیاز کشورهای غربی می‌داند، اما همچنان که روابط ویژه آن‌ها با تنش‌هایی جدی مواجه شده است (Cordesman, 2016: 3)، ایفای این نقش آن‌ها نیز دیگر نه در قالب حفظ وضع موجود به روال گذشته، بلکه در رهبری تغییر به نفع ائتلاف سعودی-آمریکایی معنا یافته است (همیانی، ۱۳۹۴: ۶۲). معنای این گزاره آن است که محیط استراتژیک عربستان سعودی با وجود تغییر در بسیاری از مؤلفه‌ها در دوران پس از جنگ سرد، همچنان حول محور اتکا به غرب به‌ویژه آمریکا، برای تأمین امنیت سعودی‌ها و تلاش برای ایفای نقش فعال در جهان عرب و جهان اسلام می‌چرخد و آنچه همچنان در کانون این معادله قرار دارد، ائتلاف سعودی-وهایی در داخل عربستان است که با وجود برخی تغییرات ظاهری در اثر افزایش فشارهای داخلی و

خارجی، همچنان متصلب و بدون تغییر باقی مانده است. این تداوم و تغییر در محیط استراتژیک در تعامل با تحول در بنیانها و عناصر فرهنگ استراتژیک عربستان بوده است که باید با تفصیل بیشتر به آنها پردازیم.

ج. عناصر و مؤلفه‌های سازنده فرهنگ استراتژیک عربستان سعودی

در تصویری کلی از عربستان سعودی، به خوبی می‌توان دریافت که جامعه این کشور جامعه‌ای سنتی است که هنوز مناسبات سنتی و خانوادگی نقشی اساسی در اداره آن دارد. با وجود اینکه کشف و استخراج نفت، اقتصاد و ساختار تکنولوژیک این کشور را به طور گسترده تحت تأثیر قرار داده است، اما نه تنها زمینه کارآمدی و توسعه اقتصادی را فراهم نکرده، بلکه به وابستگی روزافزون به درآمدهای ناشی از آن دامن زده است. نظام سیاسی عربستان نیز مبتنی بر پادشاهی سنتی آل سعود است که هر چند از نظر جغرافیایی پراکنده و شکننده است، اما از نظر تاریخی توانسته ترکیبی از دو سنت اسلامی و عربی را در قالب ائتلاف وهابی-سعودی به‌عنوان ایدئولوژی رسمی حاکم بر جامعه عربستان ایجاد کند. ریشه‌های این ایدئولوژی را از یک سو باید در حنبلیسم به‌عنوان مبنای مذهبی و مردسالاری به‌عنوان شاخصه مهم جامعه عربستان جستجو کرد که باعث سوق یافتن بخش عمده‌ای از مردم این کشور به سمت افراط‌گرایی و رادیکالیسم شده است.

برای آنکه اهمیت و نقش این ویژگی‌های فرهنگی و هویتی که در تعامل با محیط استراتژیک عربستان شکل گرفته و تکوین یافته‌اند را دریابیم، در ادامه به بررسی مختصر هر یک از آنها و نسبت‌شان با یکدیگر می‌پردازیم.

۱. سنت‌گرایی: جامعه عربستان بیش و پیش از هر چیز به‌عنوان جامعه‌ای سنتی شناخته می‌شود که با وجود اینکه سال‌هاست متحد استراتژیک آمریکا و کشورهای نوگرای غربی محسوب می‌شود، اما سنت‌های تاریخی نظیر حساسیت به شرافت خانوادگی و تمرکز بر بقای خود و خانواده، بدون اهمیت دادن به دیگران را حفظ کرده است. به تبع این نوع نگرش سنتی، به‌رغم گسترش روابط دیپلماتیک دولت عربستان با قدرت‌های بزرگ، جامعه سعودی محصور در دیوارهای بلند قومی، طبقاتی، منطقه‌ای و عقیدتی است که هر یک قدمتی به درازای تاریخ این کشور دارند. در واقع، سعودی‌ها چه ثروتمند و چه فقیر، چه دارای مقام و چه عامی، همگی محصور در دیوارهای بلندی

از مناسبات سنتی هستند که هم غریبه‌ها را بیرون نگه می‌دارند و هم ساکنین را در داخل حفظ می‌کنند؛ دیوارهای بلند ناشی از تقسیمات متعدد اجتماعی که با تار و پود سنت‌های عربی و قوانین و هابی تنیده شده‌اند و به اندازه‌ای مستحکم هستند که حتی با نفوذ بیگانگان از طریق اینترنت، ماهواره، موبایل و رسانه‌های فراگیر (Internet World Stats, 2016) نیز از بین نرفته‌اند.

هرچند سعودی‌ها ترک‌ها را بر دیوارهای اقتدار خود می‌بینند، اما مشکل انفعال جامعه برای تغییر این وضعیت همچنان تداوم دارد و «اکثر سعودی‌ها که در مارپیچ دارای راهروهای تنگ و تاریک گیر افتاده‌اند، نه کنجکاو هستند و نه جسور که به کشف آن‌ها بپردازند، چه برسد به اینکه بخواهند از قفس خود فرار کنند» (هاوس، ۱۳۹۴: ۶۶-۴۵).

۲. **قبیله‌گرایی:** از نظر کسانی که به مطالعه جامعه عربستان پرداخته‌اند، قبیله اساسی‌ترین واحد اجتماعی و سیاسی در این کشور است و در واقع، جامعه عربستان بیش از آنکه مبتنی بر نهادهای اجتماعی و مدنی باشد، مبتنی بر واحدهای قبیله‌ای درهم‌تنیده است که به‌عنوان اصلی‌ترین گروه‌بندی اجتماعی در این کشور ایفای نقش می‌کنند (Anthony, 1982: 93). به عبارت دیگر، زنجیرهای قبیله و سنت همه سعودی‌ها اعم از فقیر یا غنی و بیکار تا مستخدمین عالی‌رتبه دولتی را اسیر کرده است و حکومت به‌جای ایجاد روحیه ملی، سعی کرده با تفرقه‌انداختن بین مردم از طریق برجسته‌کردن تمایزهای قبیله‌ای، نفوذ خود را مستحکم کرده و رهبران قبایل را تشویق کند تا بر سر وفاداری به آل‌سعود با یکدیگر رقابت کنند. شاید به همین دلیل است که عربستان سعودی به‌جای اینکه دولت ملی متحدی باشد، بیشتر تجمعی از قبایل، مناطق و گروه‌های اسلامی است که جدا از یکدیگر و در عین حال، با ترس توأم با سوءظن در کنار هم زندگی می‌کنند (Kay, 1982: 173-178).

در چنین جامعه‌ای «یک سعودی می‌تواند از لهجه، نام قبیله سعودی دیگر را تشخیص دهد. زندگی اجتماعی تقریباً همیشه در خانواده است و ارتباطات خانوادگی تقریباً همیشه در محدوده قبیله است». به‌طور کلی «جدایی ویژگی متداول زندگی سعودی‌هاست و حتی هنگامی که مردم به شهرهای بزرگ می‌روند نیز بسیاری از آن‌ها سعی می‌کنند هم‌قبیله و خویشاوند خود را بیابند» (هاوس، ۱۳۹۴: ۵۵-۵۴). البته همچنان که تحولات جدید بر دیوارهای اقتدار جامعه سنتی عربستان ترک انداخته‌اند، بافت قبیله‌ای آن نیز به تدریج در معرض تغییر قرار گرفته و به‌ویژه با

تسریع روند شهری شدن و تمرکز بیش از ۸۰ درصد جمعیت در سه مرکز شهری ریاض، جدّه و دمام، تقسیمات جدیدی بر روی تقسیمات سنتی جامعه سعودی قرار گرفته است که بیشتر ناشی از توسعه ناموزون ناشی از درآمدهای نفتی از دهه ۱۹۷۰ میلادی به بعد است.

۳. اقتصاد رانتی: دولت عربستان مصداق بارز دولت رانتیر است؛ زیرا بیش از ۹۰ درصد از درآمدها را از طریق فروش نفت تأمین می‌کند که این وضعیت از یک سو، باعث گسترش دیوان‌سالاری به‌عنوان ابزاری برای نظارت گسترده بر جامعه و از سوی دیگر، منجر به گسترش نظام رفاهی به‌عنوان ابزار ترویج وفاداری سیاسی مردم به آل‌سعود و در نهایت، باعث تبدیل خانواده سلطنتی به مهم‌ترین بازیگر حاکم در اقتصاد ملی شده است (استنسی، ۱۳۹۳: ۳۱-۲۹). به دلیل نقش اصلی نفت در درآمدهای عربستان، اقتصاد این کشور بیش از آنکه مبتنی بر تولید، خلاقیت و ابتکار باشد، بر واردات، وابستگی و ناکارآمدی متکی بوده است. این اعتماد دولت عربستان به درآمدهای نفتی در حالی است که به دلایلی مانند کاهش ذخایر نفتی این کشور و جهت‌گیری کشورهای صنعتی برای کاهش اتکا به این ماده حیاتی، دیگر نمی‌توان در آینده بر روی نفت به‌عنوان مهم‌ترین منبع درآمد و سوخت رشد اقتصادی کشور حساب کرد. در واقع، جامعه عربستان در شرایطی که از درآمدهای سرشار نفتی در سال‌های اخیر بهره‌مند بوده، با مشکلاتی همچون بیکاری گسترده در میان جوانان و فقر فراگیر در جامعه سعودی نیز مواجه بوده است (The Global Economy, 2016).

حال اگر این منبع عظیم درآمد به هر دلیلی نتواند ادامه یابد، نه تنها جایگزینی برای آن وجود ندارد، بلکه نوآوری در تکنولوژی، روحیه کارآفرینی و ذهن خلاق هم که لازمه اقتصاد پویا هستند، در عربستان سعودی به دلیل ماهیت رانتیر دولت به شدت کمیاب شده‌اند. به عبارت دیگر، اعتماد به نفت تأثیرات بسیار بدی بر اقتصاد، جامعه و حتی سیاست در عربستان بر جا گذاشته و باعث شده اقتصاد عربستان نیز مانند جامعه عربستان متحجر و ناتوان شود (هاوس، ۱۳۹۴: ۱۴۸).

۴. نظام پادشاهی: نظام سیاسی عربستان سعودی همواره سلطنت مطلقه بوده است که مراکز قدرت آن همه در اختیار پادشاه و شاهزاده‌ها بوده‌اند. در واقع «در نظام عربستان سعودی تنها یک قانون و یک داور وجود دارد که همان شاه آل‌سعود است» (هاوس، ۱۳۹۴: ۵۷). خانواده آل‌سعود با بیش از هفت هزار شاهزاده، با استفاده از سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن، استفاده

هوشمندان از پول نفت و سوءاستفاده از دین، جامعه عربستان را به مثابه شرکت خانوادگی اداره می‌کند. از یک سو، پادشاه خود رهبران مذهبی ارشد، قضات و تمام اعضای مجلس را منصوب می‌کند و از سوی دیگر، اعضای خانواده سلطنتی مالک اصلی بنگاه‌های اقتصادی و رسانه‌های خبری هستند و هیچ تشکیلات اجتماعی یا مدنی که بتواند شهروندان را در مقابل سیاست‌های آل سعود ساماندهی کند یا حتی به نقد آن‌ها بپردازد نیز وجود ندارد (Beling, 1980; Kostiner and Teitelbaum, 2000).

در چنین شرایطی، نقش رهبران وهابی نیز چیزی جز انفعال یا حداکثر، دامن زدن به اختلافات نبوده است. آن‌ها به عنوان ستون فقرات ایدئولوژی رژیم و عامل نفوذ آن در هر جایی یا در مقابل این سیاست‌ها سکوت کرده و یا با تفسیرهای متعدد و گوناگون خود از قرآن و حکم خدا باعث ایجاد اختلاف شده‌اند؛ تا از این طریق، آل سعود حکومت مطلقه خود را تداوم بخشد (Al-Rasheed, 2006). این خصلت حتی در میان خانواده سلطنتی نیز رواج داشته است و آن‌ها خودشان نیز خواسته یا ناخواسته با ایفای این نقش، به تداوم سلطه خانوادگی کمک کرده‌اند. نتیجه ایفای این نقش‌های مشابه و مشترک آن بوده است که «سعودی‌های امروزی که تقسیم شده، بی‌اعتماد و ناراحت از توافقی که با آل سعود کرده و دیگر منفعتی در آن نیست، در پیچ و خم دخمه‌ای حرکت می‌کنند که نمی‌دانند چگونه باید از آن فرار کنند، بلکه فقط از این اسارت رنج می‌برند» (هاوس، ۱۳۹۴: ۵۷).

این وضعیت باعث شده اکثر سعودی‌ها به‌رغم تمام مشکلات و با وجود نارضایتی از سلطه آل سعود، نه تنها تشنه دموکراسی نباشند، بلکه روز به روز بیشتر به مذهب توجیه‌کننده چنین حاکمیتی متوسل شوند و حتی از اسارت در دخمه آن لذت هم ببرند. آنچه این وضعیت را تشدید کرده، ویژگی‌های خاص جغرافیایی و تاریخی عربستان بوده است.

۵. پراکندگی جغرافیایی: به همان میزان که بافت سنتی اجتماعی، رانتی اقتصادی و اقتدارگرایی سیاسی به سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» سعودی‌ها در عربستان کمک کرده، پراکندگی و شکنندگی جغرافیایی، بستر و زمینه را برای تمایلات گریز از مرکز در این کشور فراهم کرده است. در واقع، سرزمینی که امروزه با ۲/۱۴۹/۶۴۰ کیلومتر مربع مساحت به نام عربستان سعودی شناخته می‌شود، از مناطق حجاز، احساء، عسیر و نجد تشکیل شده است که نه تنها از زمان پیامبر اسلام

به‌ندرت تحت یک حکومت متحد بوده‌اند (گاس، ۱۳۸۲: ۱۴)، بلکه در حال حاضر نیز هر کدام تمایلات قدرتمندی برای جدایی از همدیگر دارند. منطقه حجاز تا قبل از سال ۱۹۲۶ که توسط عبدالعزیز تحت سیطره سعودی‌ها قرار گرفت، تحت کنترل هاشمی‌ها بود و این خاندان به‌ویژه با توجه به جایگاه مکه و مدینه، تا قبل از این تاریخ همواره نقشی اساسی در آن داشتند. منطقه احساء که قلب صنعت نفت عربستان و غنی‌ترین منطقه نفتی در جهان محسوب می‌شود، محل سکونت شیعیان است که نه تنها در نظام سیاسی سعودی نقشی ندارند، بلکه به شدت از جانب آن‌ها مورد تبعیض و تحقیر قرار داشته‌اند. منطقه عسیر نیز ارتباطات خاصی با یمنی‌ها داشته و همواره مورد توجه و حتی ادعای آن‌ها قرار داشته است (Wynbrandt, 2010: 1-3).

در این میان، نجد که در مرکز شبه‌جزیره قرار دارد، سرزمین اصلی پادشاهی عربستان بوده که سعودی‌ها در آن برای خود حق موروثی قائلند. این تقسیمات وقتی با تقسیم‌بندی‌های قبیله‌ای که همواره باعث اختلاف و تنازع بسیاری در شبه‌جزیره بوده است در کنار یکدیگر مورد توجه قرار گیرند، به خوبی میزان پراکندگی جغرافیایی و تمایل به فعالیت‌های گریز از مرکز در عربستان سعودی کنونی را نشان می‌دهد (Metz, 1993: 51-58) و بر این اساس، می‌توان دریافت که بنیان‌های جغرافیایی هویت ملی در عربستان تا چه اندازه سست و شکننده است.

۶. هویت اسلامی - عربی: با وجود اینکه شبه‌جزیره عربستان از بسیار پیش از ظهور اسلام نیز محل سکونت اعراب بوده و این سرزمین از زمانی که عرب‌های ساکن در آن زندگی بدوی و نخستین داشتند هزاران سال قدمت دارد، بسیاری از خصایص تاریخی را در هویت و فرهنگ ساکنین امروزی این شبه‌جزیره نیز می‌توان یافت (Wynbrandt, 2010: 7-23)، اما از زمان ساخته‌شدن خانه خدا به دست حضرت ابراهیم، مورد توجه خداپرستان بوده و با بعثت حضرت محمد (ص) نه تنها مرکز پایه‌گذاری تمدن بزرگ اسلامی شد، بلکه بیشتر از اعراب، با اسلام و به‌عنوان زادگاه اسلام شناخته می‌شود. در واقع، با وجود قدمت تاریخی این سرزمین و تمدن‌های تاریخی مختلفی که در بخش‌های مختلف آن در طول تاریخ شکل گرفت، نخستین نظام سیاسی و اجتماعی پیشرفته که تقریباً در تمام شبه‌جزیره برقرار شد، نتیجه ظهور اسلام و نبوت پیامبر اسلام و تأسیس نظام خلافت بود که نه تنها در این سرزمین، بلکه در سراسر جهان نیز گسترش پیدا کرد و شهرت یافت (Metz, 1993: 7-12).

هرچند گاه حتی تعارض‌هایی هم بین این دو سنت تاریخی و منشأ هویتی وجود داشته است، اما تداوم حیات آن‌ها در کنار یکدیگر در طول تاریخ باعث شده است عربستان سعودی در حال حاضر به همان میزان که اسلام، به تعبیر خاص خود را منشأ هویت می‌داند، هویت عربی را نیز مبنای نظام سیاسی و در کانون نگرش سیاسی و امنیتی خود قرار دهد (Cordeman and Obaid, 2005). نگرشی از اسلام که مبنای بخشی از هویت سعودی‌هاست، ریشه در حنبلیسم به‌عنوان یکی از مذاهب چهارگانه اهل سنت دارد که بنیان وهابیت به‌عنوان ایدئولوژی حاکم بر جامعه عربستان را گذاشته و هویت عربی نیز خود را به‌ویژه در روحیه سخت‌گیرانه و نظام فکری مردسالارانه این جامعه گذاشته است؛ که در مواجهه با فرهنگ و هویت مدرن، تعارضات بسیاری را ایجاد کرده است.

۷. حنبلیسم: با اهمیت یافتن و مبنای قرار گرفتن شریعت، اهل سنت بر اساس اینکه منبع شریعت و قوانین شرعی چیست، به چهار شاخه اصلی حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی تقسیم شدند. حنبلی‌ها به تبع امام‌شان احمد بن حنبل، نه تنها به سنت و حدیث و فتاوی و حتی اقوال و روایات صحابه منزلتی مانند قرآن بخشیدند، بلکه مخالفت با آن‌ها را نشانه بدعت دانستند و به‌شدت با آن مخالفت کردند (مبلغی آبادانی، ۱۳۷۳: ۱۱۹۳). این عقاید حنبلی‌ها هرچند در دوران خود احمد بن حنبل که مقارن با دوران خلافت مأمون بود توسط حکومت به رسمیت شناخته نشد و حتی به زندان و شکنجه وی نیز منتهی گردید، اما در میان مردم رواج بسیاری یافت و حتی بعداً متوکل عباسی از مدافعان آن شد. این مذهب سال‌ها بعد در قرن هفتم و هشتم هجری قمری توسط ابن تیمیه و شاگردان ابن قیم الجوزیه با افراط بیشتر مطرح و تبلیغ شد و نه تنها زمینه‌های اقبال بسیاری از اعراب شبه‌جزیره به سلفی‌گری را فراهم کرد، بلکه آن را فراتر از مرزهای عربستان نیز برد (Hegghammer, 2006: 39-60). در ادامه این روند، محمد بن عبدالوهاب در قرن دوازدهم هجری قمری به ترویج افکار حنبلی در قالب وهابیت پرداخت و در ائتلاف با قدرت آل‌سعود پس از تشکیل این سلسله پادشاهی، به‌طور قانونی به مذهب رسمی عربستان تبدیل شد.

۸. وهابیت: وهابیت یا سلفی‌گری ستون خیمه قدرت آل‌سعود در عربستان است و عربستان سعودی همچنان که بدون آل‌سعود بخشی از هویت خود را از دست می‌دهد، بدون وهابیت نیز نمی‌تواند به حاکمیت نظام سیاسی و فکری کنونی ادامه دهد. در واقع، وهابیت در عین تداوم

طرز فکر احمد بن حنبل و شاگردانش و ترویج افکار و عقاید سلفی ابن تیمیه، ابن قیم الجوزیه و آل عبدالهادی، به دلیل آمیختگی با سیاست آل سعود و تبدیل شدن به ابزار سلطه آن‌ها، از زمانی که مردم درعیه را به جنگ و جهاد با سایر قبایل نجد و حجاز زیر پرچم محمد بن سعود دعوت کرد، تا کنون نه فقط به عنوان نگرشی مذهبی، بلکه به عنوان یک ایدئولوژی سیاسی شناخته می‌شود. به عبارت دیگر، حکمرانان سعودی وهابیت را فقط شریک قدرت و حاکمیت خود نمی‌دانند، بلکه به آن به عنوان مبنای مشروعیت‌بخش حکومت خود می‌نگرند و به عنوان دو شریک استراتژیک در نظام سیاسی عربستان دارای نقش و سهم هستند. بر این اساس «اگر مهارت‌های سیاسی بسیار دقیق و ثروت نفتی عناصر اصلی بقای آل سعود باشند، باید وهابیت را دستورالعمل آن بدانیم»؛ چون «برای بسیاری از سعودی‌ها، خانواده آل سعود سرمشقی مذهبی برای مؤمنین است» (هاوس، ۱۳۹۴: ۲۱).

رهبان وهابی نه تنها به شهروندان سعودی آموزش می‌دهند که مطیع حاکمان‌شان باشند، بلکه توجیه‌کننده رفتارهای آن‌ها نیز هستند. این وضعیت باعث شده برخی از صاحب‌نظران، وهابیت را شیشه عمر سعودی‌ها و مایه قوام و دوام آن تلقی کنند؛ که سعودی‌ها نمی‌توانند از آن روی بگردانند، هرچند می‌توانند آن را بنا به ذوق و سلیقه خود و بنا به مقتضیات روز توجیه و تفسیر کنند (آقایی، ۱۳۶۸: ۴۴).

۹. محافظه‌کاری مردسالارانه: پیوند وثیق و طولانی مدت سعودی‌ها با وهابی‌ها به عنوان جنبشی سلفی از یک سو و عقاید خاص جامعه سنتی عربستان در مورد نقش اجتماعی و سیاسی زنان (Rajkhan, 2014: 13-24) از سوی دیگر، باعث شده است دولت عربستان که پایه‌های خود را بر این مبانی هویتی بنا کرده است، به شدت مخالف حضور زنان در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی باشد. چنین وضعیتی بسیاری از صاحب‌نظران را به این نتیجه رسانده که در میان اختلافات موجود در جامعه سعودی، هیچ‌کدام به اندازه وضعیت، نقش و آینده زنان مورد جدال نیست. در واقع، از دیدگاه آن‌ها این جنگ فقط «جدال بین دو جنس نیست، بلکه جنگی است بین نوگراها و سنت‌گرایان بر سر آنکه مردم عربستان در چه فضایی زندگی کنند و چه نقشی در جامعه سعودی داشته باشند» (هاوس، ۱۳۹۴: ۵۹). البته هرچند تحولات سیاسی-اجتماعی سال‌های اخیر به خوبی نشان داده که سلطه سعودی- وهابی بر جامعه عربستان هیچ مجالی برای بروز و ظهور زنان در

عرصه‌های عمومی نمی‌دهد، اما این واقعیت را نباید نادیده گرفت که در عربستان امروزی مبارزه برای نقش زنان به طور مشهودی در حال افزایش است (Rajkhan, 2014: 17-26).

زنان جوان که از سال ۱۹۷۰ امکان دسترسی به آموزش در دوره دبیرستان و دانشگاه را پیدا کرده و ۶۰ درصد از جمعیت فارغ التحصیلان دانشگاه را تشکیل می‌دهند و با افزایش سفرهای خارجی و گسترش وسایل ارتباط جمعی انگیزه بیشتری برای کسب موفقیت‌های شخصی نسبت به مادران‌شان دارند، فقط به کمتر از ۵ درصد مشاغل دسترسی دارند (هاوس، ۱۳۹۴: ۶۵-۶۴) و هنوز زنان در حصارهای تنگ جامعه‌ای زندگی می‌کنند که به واسطه باورهای مذهبی و سنت‌های عربی، بر نقش حفاظتی مردها بر زنان تأکید دارد و به بهانه ارشدیت مرد در خانواده، به زنان نقشی حاشیه‌ای می‌دهد (Kay, 1982: 175-182).

۱۰. **سلفی‌گرایی:** اعمال اعتقادات متعصبانه اسلامی یا عربی توسط حکمرانان سعودی از یک سو و جمعیت جوان و مستعد برای گرایش به رادیکالیسم از سوی دیگر، باعث گسترش افراط‌گرایی مذهبی با چاشنی وهابیت و سلفیسم در عربستان سعودی شده است؛ که نتیجه آن را نه تنها در حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در آمریکا، بلکه حتی در حملات تروریستی ۲۰۰۳ در داخل خاک عربستان نیز می‌توان دید (Cordesman, 2006: 6-7). اعتقادات متعصبانه وهابی‌ها به دلیل سلطه آن‌ها بر آموزش و پرورش این کشور، به صورت نظام‌مند در حال بازتولید و تقویت است. در واقع «در عربستان مذهب فقط در بخش آموزش و پرورش نفوذ نکرده تا در آن استقرار یابد، بلکه آموزش و پرورش کاملاً وابسته به مذهب است و نه تنها تمام مدارس دولتی، مذهبی هستند، بلکه بخش عمده‌ای از مطالعات دانش‌آموزان را نیز مطالعات مذهبی تشکیل می‌دهد» (هاوس، ۱۳۹۴: ۱۱۶-۱۱۵). این نوع آموزش که عمدتاً مبتنی بر حفظیات نه تفکر است، نتیجه‌ای جز تولید و صدور نیروهای تروریست و افراط‌گرا از عربستان به سایر کشورهای منطقه و غرب نبوده است، که مصداق بارز آن را در مشارکت ۱۵ نفر از ۱۹ نفر عاملین حملات ۱۱ سپتامبر می‌توان دید (Kelly and Locker, 2016).

البته مشکلات بخش آموزش تنها جزئی کوچک از چرخه‌ای است که به بازتولید روزافزون افراط‌گرایی و صدور تروریسم توسط عربستان سعودی انجامیده است. جامعه عربستان جامعه جوانی است که بیش از ۶۰ درصد آن زیر ۲۰ سال سن دارند و بیکاری در جوانان ۲۰ تا ۲۴

ساله حدود ۴۰ درصد است (The Global Economy, 2017). در چنین جامعه‌ای که حدود یک چهارم ذخایر انرژی دنیا را دارد و بزرگ‌ترین تولیدکننده و صادرکننده نفت در جهان است، امید جوانان سعودی به داشتن شغل مناسب و احساس برابری و آزادی بسیار پایین است (هاوس، ۱۳۹۴: ۱۶۳). با وجود اینکه دولت سعودی مدارس، دانشگاه‌ها، اتاق‌های گفتگو در اینترنت، سخنرانی‌های مذهبی و همه ارتباطات تلفنی را در عربستان کنترل کرده و بر آن‌ها نظارت می‌کند، اما با افزایش رو به رشد سرعت استفاده از اینترنت توسط جوانان سعودی (Internet World Stats, 2016) و افزایش تعداد وب سایت‌های افراطی، این نظارت و کنترل چندان کارساز نبوده است.

در واقع «حکومت عربستان بر روی مرز باریکی بین سست کردن افراطیون، کاستن احساس ناخوشایند محافظان آمریکایی‌اش برای حفظ بقای خود و حملات آشکار به این شعبه رادیکالی از اسلام حرکت می‌کند تا مشروعیت حکومت خود را حفظ کرده و تبلیغ زهد و اسلام بکند» (هاوس، ۱۳۹۴: ۱۷۷)، اما مشخص نیست تا چه زمانی می‌تواند این شیوه حکمرانی را ادامه دهد. عوامل و عناصر سازنده فرهنگ استراتژیک عربستان و نحوه ارتباط و تعامل آن‌ها با یکدیگر را به صورت نمادین می‌توان در شکل زیر نشان داد:



همچنان که شکل فوق نشان می‌دهد، عناصر سازنده فرهنگ استراتژیک عربستان در عین حال که در تعامل با محیط استراتژیک آن هستند و تحولات محیطی به تقویت و تضعیف آن‌ها کمک کرده‌اند، ارتباط وثیقی با یکدیگر دارند و در کنار هم منجر به تلاش نظام تصمیم‌گیری استراتژیک عربستان برای حفظ موجودیت نظام سیاسی از طریق حفظ ائتلاف سعودی- وهابی در داخل، حفظ برتری در محیط منطقه‌ای از طریق حفظ موقعیت برتر در جهان عرب و در نهایت، حفظ بقا در محیط ناامن بین‌المللی از طریق حفظ رهبری در جهان اسلام و همپیمانی با قدرت‌های بزرگ شده‌اند.

سعودی‌ها با اتکا به عناصر مذکور همچنان سنت را مهم‌ترین سد دفاع در مقابل نفوذ بیگانگان تلقی می‌کنند؛ وفاداری‌های قبیله‌ای را بهترین محافظ ساختارهای اجتماعی می‌دانند؛ به جای نیروی کار داخلی از نیروی کار خارجی برای پیشبرد ساختار اقتصادی استفاده می‌کنند؛ از سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن برای حفظ نظام سیاسی بهره می‌گیرند؛ با برجسته‌سازی تهدیدهای بیرونی به دنبال غلبه بر شکنندگی‌های جغرافیایی خود هستند؛ با پیوند داعیه رهبری جهان اسلام و جهان عرب درصدد حل تعارضات هویتی خود هستند؛ مرزهای هویتی خود با دیگران را بر اساس اصول حنبلیسم تعریف و مشخص می‌کنند؛ با وجود احساس خطر از جانب طیف افراطی گروه‌های وهابی- سلفی، به اتحاد استراتژیک با وهابیت به‌عنوان مبنای مشروعیت سیاسی خود ادامه می‌دهند؛ از طریق مخالفت با حضور زنان در عرصه‌های عمومی، به دنبال حفظ سلطه سیاسی- اجتماعی خود هم در مقابل رقبای ایدئولوژیک و سیاسی داخلی و هم در مقابل امواج چالش‌برانگیز مدرنیسم غربی هستند و همچنان رفتار در قالب محافظه‌کاری سنتی را برای حفظ هژمونی و امنیت خود لازم می‌دانند.

نتیجه‌گیری

با وجود اینکه جامعه عربستان بسیار پیچیده و فهم آن دشوار است و به تبع این ویژگی، شناخت دقیق از فرهنگ استراتژیک آن نیز دارای مشکلات و پیچیدگی‌های خاص خود است، اما بررسی عوامل، عناصر و مؤلفه‌های فرهنگ استراتژیک این کشور تا حد زیادی مبنای رفتارهای استراتژیک سیاستمداران آن را مشخص و ما را با لایه‌های پنهان و آشکار تصمیم‌گیری در آن

آشنا می‌کند. بر اساس آنچه از بررسی عوامل، عناصر و مؤلفه‌های فرهنگ استراتژیک عربستان حاصل شد، از یک سو، می‌توان دریافت که ارتباطی وثیق میان محیط، فرهنگ و رفتار استراتژیک این کشور وجود دارد و از سوی دیگر، به تبع برخی تحولات در محیط و تحول در برخی عناصر فرهنگ استراتژیک آن، باید منتظر تغییر در برخی رفتارهای استراتژیک سعودی‌ها نیز باشیم. در واقع، در عین توجه به این تحولات نباید از ماهیت نسبتاً پایدار فرهنگ استراتژیک عربستان غفلت کرد.

سنت‌گرایی، قبیله‌گرایی، اقتصاد رانتی، نظام پادشاهی، پراکندگی جغرافیایی، هویت اسلامی-عربی، جنبلیسم، وهابیت، مردسالاری و رادیکالیسم مهم‌ترین عناصر فرهنگ استراتژیک عربستان سعودی هستند که هرچند با روندهایی مانند شهری‌شدن، احساس نیاز به ایجاد هویت ملی، تلاش برای توسعه متوازن، شکل‌گیری مجلس مشورتی و شوراها، تغییر شیوه آموزش سنتی، ورود محدود و کنترل شده زنان به مناسبات اجتماعی و سیاسی و حتی مقابله صوری با تروریسم و افراطی‌گری دیگر از تصلب پیشین برخوردار نیستند، اما هنوز مبنای رفتار استراتژیک دولت‌مردان سعودی هستند. نمود واقعی و عینی این مؤلفه‌ها را در تلاش برای حفظ ائتلاف سعودی- وهابی در داخل، تلاش برای حفظ برتری در جهان عرب، ایفای نقش به‌عنوان رهبر جهان اسلام و تداوم همپیمانی با قدرت‌های بزرگ به‌عنوان ارکان رفتار استراتژیک عربستان سعودی، که با وجود تغییرات در شرایط محیطی همچنان تداوم دارند، به وضوح می‌توان دید.

منابع

- استنسلی، استیگ (۱۳۹۳)، *جامعه‌شناسی سیاسی قدرت در عربستان*، ترجمه نبی‌الله ابراهیمی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- آقایی، سید داود (۱۳۶۸)، *سیاست و حکومت در عربستان سعودی*، تهران: نشر کتاب سیاسی.
- بوٹ، کن (۱۳۶۹)، «تکامل اندیشه استراتژی»، در: بلیس، جان و دیگران، *استراتژی معاصر: نظریات و خط‌مشی‌ها*، ترجمه هوشمند میرفخرایی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- خلیلی، رضا (۱۳۹۱)، «تحول تاریخی-گفتمانی مفهوم استراتژی»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال پانزدهم، شماره ۵۸.
- خلیلی، رضا (۱۳۹۳)، «فرهنگ راهبردی: بنیان‌های تاریخی، نظری و مفهومی»، *پژوهشنامه دفاع مقدس*، سال سوم، شماره ۱۰.
- دهشیار، حسین (۱۳۹۲)، «عربستان: کنشگر منطقه‌ای در بستر روابط ویژه»، *فصلنامه روابط خارجی*، سال ۵، شماره ۳.
- عبدالله‌خانی، علی (۱۳۸۶)، «سه نسل-سه گفت‌وگو در فرهنگ استراتژیک»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال دهم، شماره ۳۶.
- عبدالله‌خانی، علی (۱۳۸۳)، *نظریه‌های امنیت*، تهران، مؤسسه ابرار معاصر تهران.
- عسگری، محمود (۱۳۸۴)، «مقدمه‌ای بر فرهنگ استراتژیک»، *فصلنامه راهبرد دفاعی*، سال سوم، شماره ۱۰.
- عسگری، محمود (۱۳۹۰)، عوامل تشکیل دهنده و ویژگی‌های فرهنگ راهبردی ج.ا.ایران، *نامه دفاع*، ش ۳.
- گاس، اف گریگوری (۱۳۸۲)، *سیاست خارجی عربستان سعودی*، ترجمه اکبرعلی عسگرنجات، گزارش تحقیقاتی شماره ۱۱۰-۱-۵-۲-۱۳۸۲، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- مبلغی آبادانی، عبدالله (۱۳۷۳)، *تاریخ ادیان و مذاهب جهان*، جلد سوم، قم: انتشارات منطق.
- ملیک، جی. مهان (۱۳۸۴)، «سیر تکامل تفکر استراتژیک»، در: اسنایدر، کریگ ای.، *امنیت و استراتژی معاصر*، تهران: دانشکده فرماندهی و ستاد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.
- نصیری، عبدالله (۱۳۸۶)، *آشنایی با عربستان*، تهران: نشر مشعر.
- هاوس، کارن الیوت (۱۳۹۴)، *عربستان سعودی: مردم، گذشته، مذهب، فاصله طبقاتی و آینده*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- همیانی، مسعود (۱۳۹۴)، «تغییر جهت در سیاست خارجی عربستان سعودی: از استراتژی موازنه تا رهبری ائتلاف»، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال ۲۹، شماره ۱.
- Al-Rasheed, M, (2002), *A History of Saudi Arabia*, Cambridge, Cambridge University Press.
- Al-Rasheed, Madawi (2006), *Contestig the Saudi State: Islamic Voices from a New Generation*, Cambridge and New York: Cambridge University Press.

- Anthony, John Duke (1982), "Saudi Arabia: From Tribal Society to Nation-State", in: El Mallakh, Ragaei and Dorothea H. El Mallakh, *Saudi Arabia, Energy, Developmental Planning, and Industrialization*, Toronto: Lexington Books.
- Askari Rizvi, Hasan (2002), "Pakistan's Strategic Culture", in: *South Asia in 2020: Future Strategic Balances and Alliances*, Carlisle Barracks, PA: Strategic Studies Institute, U.S. Army War College.
- Baer, Robert (2003), *Sleeping with the Devil: How Washington Sold Our Soul for Saudi Crude*, New York: Three River Press.
- Beling, Willard A. (1980), *King Faisal and the Modernization of Saudi Arabia*, London: Westview Press.
- Booth, Ken (1979), *Strategy and Ethnocentrism*, New York: Holmes & Meier Publishers.
- Bronson, Richard (2006), *Thicker Than Oil: America Uneasy Partnership with Saudi Arabia*, New York: Oxford University Press.
- Cordesman, A. (2006), *Saudi Arabia: Friend or Foe in the War on Terror?* Center for Strategic and International Studies. Available at: <https://www.csis.org/analysis/saudi-arabia-friend-or-foe-war-terror>.
- Cordesman, A. (2009), *Saudi Arabia: National Security in a Troubled Region*, Praeger, Santa Barbara.
- Cordesman, A. (2016), *Saudi Arabia and the United States: Common Interests and Continuing Sources of Tension*, Center for Strategic and International Studies. Available at: <https://www.csis.org/analysis/saudi-arabia-and-united-states-common-interests-and-continuing-sources-tension>.
- Cordesman, A. and Obaid. N. (2005), *National Security in Saudi Arabia: Threats, Responses and Challenges*, Praeger: Westport.
- Gause, F.G. (2011), *Saudi Arabia in the New Middle East*, Council on Foreign Relations. Available at: <https://www.cfr.org/pubs/cfr/p12777.html>.
- Gray, Colin S. (1981), "National Style in Strategy: The American Example", *International Security*, 6 (2).
- Gray, Colin S. (1986), *Nuclear Strategy and National Style*, Lanham, Md.: Hamilton Press.
- Gray, Colin S. (1999), "Strategic Culture as Context: The First Generation of Theory Strikes Back", *Review of International Studies*, 25 (1).
- Gray, Colin S. (2006), "Out of the Wilderness: Prime-time for Strategic Culture", National Institute for Public Policy. Available at: <https://fas.org/irp/agency/dod/dtra/stratcult-out.pdf>.
- Hart, Parker, T. (1998), *Saudi Arabia and the U.S.: Birth of a Security Partnership*, Boomington, Indiana: Indiana University Press.
- Hegghammer, Thomas (2006), "Terrorist Recruitment and Radicalization in Saudi Arabia", *Middle East Policy*, 13(4).
- Internet World Stats (2016), Internet Usage in the Middle East. Available at: <http://www.internetworldstats.com/stats5.htm>.
- Johnston, Alastair Iain (1995), "Thinking about Strategic Culture", *International Security*, Vol. 19, No. 4.
- Jones, David (1990), "Soviet Strategic Culture", in: Carl G. Jacobsen (ed), *Strategic Power: USA/USSR*, New York: St. Martin's Press.
- Jouejati, Murhaf (2006), "The Strategic Culture of Irredentist Small Powers: The Case of Syria", in: *Comparative Strategic Cultures Curriculum*, California: Defense Threat Reduction Agency.
- Katzenstein, Peter J. (1996), *The Culture of National Security: Norms and Identity in World Politics*, New York: Columbia University Press.
- Kay, Shirley (1982), "Social Change in Modern Saudi Arabia", in: T. Niblock (ed), *State, Society, and Economy in Saudi Arabia*, London: Croom Helm.
- Kelly, Erin and Ray Locker (2016), Declassified 9/11 Pages Show Ties to Former Saudi Ambassador, *USA Today*. Available at: <http://www.usatoday.com/story/news/politics/2016/07/15/28-declassified-pages-911-commission-report-released-public/87134942/>.
- Kier, E. (1995), "Culture and Military Doctrine: France between the Wars", *International Security*, 19 (4).
- Klein, Yitzhak (1991), "A Theory of Strategic Culture", *Comparative Strategy*, 10(1).
- Kostiner Joseph and Joshua Teitelbaum (2000), "State-Formation and the Saudi Monarchy", in: Joseph Kostiner (ed), *The Middle East Monarchies: The Challenge of Modernity*, Boulder and London: Lynne Rienner Publishers.
- Lantis, Jeffrey S. (2006), *Strategic Culture and Threat Assessment*, Chicago: University of Chicago.

- Lapid, Yosef (1996), "Culture's Ship: Returns and Departures in International Relation Theories", in: Lapid, Yosef and Friedrich V. Kratochwil (eds), *The Return of Culture and Identity in IR Theory*, Boulder, Colo: Lynne Rienner.
- Metz, Helen Chopin (1993), *Saudi Arabia Country Studies*, 5th ed, Washington D. C.: Library of Congress.
- Nasr, V. (2004), "Regional Implications of Shia Revival in Iraq", *Washington Quarterly*, 27(3).
- Rajkhan, Safa Fouad (2014), *Women in Saudi Arabia Status, Rights, and Limitations*, Washington: University of Washington Bothell.
- Rosen, Stephen Peter (1995), "Military Effectiveness: Why Society Matters", *International Security*, 19(4).
- Snyder, Jack (1977), *The Soviet Strategic Culture: Implications for Limited Nuclear Operations*, Santa Monica, CA: Rand Corporation, R-2154-AF.
- Teitelbaum, J. (2005), "Terrorist Challenges to Saudi Arabian Internal Security", *MERIA*, 9(3): 1-11.
- The Global Economy (2016), "Saudi Arabia: Oil Revenue". Available at: http://www.theglobaleconomy.com/Saudi-Arabia/Oil_revenue/.
- The Global Economy (2017), "Saudi Arabia: Unemployment Rate". Available at: http://www.theglobaleconomy.com/Saudi-Arabia/Unemployment_rate/.
- Vitalis, Robert (2009), *Americas Kingdom: Myth Making on the Saudi Oil Frontier*, New York: Verso.
- Wynbrandt, James (2010), *A Brief History of Saudi Arabia*, Second edition, New York: Facts on File.

Archive of SID